

کلام مرحوم شیخنا الاستاد فاضل لنکرانی در امکان قسم چهارم:

مرحوم فاضل می نویسد:

«در دوره گذشته، جواب مرحوم آخوند و تلامذه ایشان را پذیرفتیم؛ اما با دقت زیادی که در این مسأله کردیم، استحاله این قسم روشن نیست، بلکه عکس تفسیر مرحوم محقق خراسانی را می خواهم قایل شوم، یعنی می خواهم بگویم: «نمی شود از «عام»، افراد را دید و تماشا کرد، اما از «خاص» می شود عام را ملاحظه کرد و حتما هم می شود»

چرا؟ برای اینکه این بیانی که مرحوم محقق عراقی داشتند که زید با انسان تغایر مفهومی دارد. بعضی معتقدند که «انسان» و «حیوان ناطق» هم مغایر مفهومی دارند و حملشان حمل اولی ذاتی نیست، اما در عین حال می تواند انسان بگوید: ما از دریچه انسان، نمی توانیم حیوان ناطق را ببینیم. از راه انسان نمی توانیم حیوان ناطق را ببینیم، و لو این که حملشان حمل اولی ذاتی نباشد؛ اما لازمه این که حمل، حمل اولی ذاتی نیست، لازمه این که یک نوع مغایرتی وجود دارد، این نیست که عنوان مرآتیت و حکایت در آن وجود نداشته باشد و مخصوصاً اگر ما عنوان زید را برداریم، به جایش «الانسان المتخصص بخصوصیات الزیدیه» بگذاریم. اگر تقیّد را لحاظ کردید، آیا معنایش این است که این طرف، «تقیّد» لحاظ نشده یا لازمه لحاظ تقیّد این است که از اول طرفین را شما باید لحاظ کرده باشد؟ شما باید انسان را لحاظ کرده باشید، خصوصیات زیدیه را لحاظ کرده باشید، وقتی که گفتم «الانسان المتخصص بخصوصیات الزیدیه» و تقیّد هم در آن مطرح است، آیا می شود که ما این عنوان را تصور کنیم و انسان را تصور نکرده باشیم؟ نه به تصور جداگانه و نه به تصور ثانوی.

اگر من به شما گفتم: رقبه مؤمنه، رقبه متقیده به ایمان، شما می توانید بگویید: معنای رقبه در ذهن من نیامد؟ برای اینکه رقبه مطلق است و شما رقبه مقیده به ایمان گفتید. آیا حرف صحیح است که چون شما تقیّد را در اینجا مطرح کردید، عنوان رقبه در ذهن نیامد و هیچگونه تصویری در ناحیه رقبه نداریم؟ این حرف اصلاً حرفی نیست که انسان بتواند بپذیرد. حرفی است که وقتی که کلی به عنوان موصوف، به عنوان متقیّد مطرح شد، چه بر لسان متکلم و چه در ذهن مستمع، معنا ندارد که عنوان کلی متصور نباشد و این معنا معقول نیست.

مسأله را مقداری عمیق تر بحث کنیم:

اولین مرحله فردیت، وجود ماهیت است؛ دومین مرحله، خصوصیات فردیه است.

اما سؤال این است که قبل از مرحله اول که عبارت از وجود است، آیا ماهیت این فرد (صرف الوجود و صرف الخصوصیات) مطرح نیست؟ ماهیت این فرد مورد ملاحظه واقع نمی شود؟ وقتی می خواهید زید را معنا کنید، معنایش این است که «ماهیه الانسان الموجودة المتخصّصة بخصوصیات الزیدیه» در رأس



قضایا ماهیة الانسان واقع شده است.

برای تأیید حرفم یک مثالی در ذهنم آمد. (گرچه مقداری هم جنبه مضحکی دارد) خدا به کسی بچه ای می دهد. اسمش را می گذارد علی، این را شما گفتید: این «وضع خاص؛ موضوع له خاص» است. یعنی خصوص همین موجود خارجی را ملاحظه کرده، لفظ هم در مقابل او وضع کرده است. در معنای خاص هم می گوئید که حکایت از عام نمی کند، اگر بگوئیم معنای خاص حکایت از عام نمی کند، معنایش این است که انسانیت این مولود در تسمیه اش دخالت ندارد. در حالی که اگر کسی به شما اعتراض کرد، گفت آقا چرا اسم پسر را علی گذاشتی؟ شما در جواب می پرسی، پس چه بگذارم؟ گفت چرا اسم پسر را اتومبیل نگذاشتی؟ شما چه جواب می دهید؟ می گوئید: مگر کلمه اتومبیل را روی انسان می گذارند، این معنایش چیست؟ معنایش این است که در نامگذاری علی، در مرحله اول انسانیت مطرح است، مرحله دوم، وجود و سپس خصوصیات مولود شماست، و الا اگر خصوصیت انسانیت ملحوظ نیست، شما در معنای خاص که عام را تصور نکردید. شما که می گوئید: معنای خاص حکایت از عام نمی کند. اگر حکایت نمی کند، پس معنایش این است که انسانیت این مولود، هیچگونه نقشی در تسمیه این مولود نداشته و اگر می گوئید که نقش داشته، از کجا آمده است؟ چطوری این را تصور کرده، آیا دو تصور در اینجا مطرح است یا یک تصور؟ این مولود خارجی را نامگذاری می کند، دو تا تصور ندارد، اگر شما می گوئید: تصور معنای جزئی، مغایر با تصور معنای عام است، پس معنایش این است که حیثیت انسانیت این مولود هیچگونه نقشی در تسمیه این مولود نداشته در حالیکه هم حیثیت انسانیت نقش دارد و هم وجود نقش دارد و هم تخصص به خصوصیات که شما در مولودتان ملاحظه می کنید و دو تا تصور هم نبود، یعنی کسی که مولودش را تصور می کند، همین مولودش را تصور کرد، نه این که از تصور او، یک تصور دیگری در کنارش پیش آمده و عنوان تصور کلی پیدا کرده است.

خاص مرآت عام است، غیر از این هم چاره ای نیست. برای اینکه خاص همان عام با اضافه است. اما عام مرآت برای خاص نیست. عام ماهیت است، ماهیت کاری به وجود ندارد، ماهیت کاری به خصوصیات فردیه ندارد، ماهیت مرحله اش قبل الوجود و قبل از تخصص به خصوصیات است. اما خاص مراحل را طی کرده، «ماهیت و وجود و تخصص بالخصوصیات الفردیة» آیا در معنای خاص، غیر از این به ذهن شما می آید؟ اگر خاص ماهیت و وجود و تخصص بالخصوصیات الفردیة باشد، چطور ما می توانیم بگوئیم خاص مرآت برای عام نیست؟ چطور می شود اصلاً کسی چنین حرفی بزند، نه به تصور مستقل، به نفس تصویری که متعلق به خاص است.^۱

۱. سیری کامل در اصول فقه؛ ج ۱ ص ۳۰۴ الی ۳۰۵



توضیح :

- (۱) «عام» مرآت خاص نیست ولی «خاص» مرآت عام است.
- (۲) جزئی عبارت است از «کلی متخصص به خصوصیات جزئی» و لذا وقتی جزئی را تصور کردید، لاجرم کلی را در ضمن آن تصور کرده اید. (تصور رقبه مؤمنه، بالاجبار همراه با تصور رقبه است)
- (۳) مثال : وقتی کسی می خواهد برای بچه اش اسم بگذارد، حتماً اسم او را اتومبیل نمی گذارد چراکه می گوید کسی اسم انسان را اتومبیل نمی گذارد. پس حتماً در وقتی که بچه را لحاظ می کند (تصور جزئی)، ماهیت آن را لحاظ کرده است. (تصور کلی)

ما می گوییم :

- (۱) ایشان می گویند در ضمن لحاظ جزئی، کلی هم لحاظ می شود. پس قبول دارند که کلی نیز لحاظ شده است. پس لحاظ عام داریم. و کسی منکر این نیست که از تصور جزئی می توان به تصور کلی رسید.
- (۲) چنانکه در اشکال اول مرحوم قزوینی خواندیم، جز با لحاظ کلی بالاستقلال ممکن نیست لفظ را برای آن وضع کنیم. چراکه همراه با تصوّر «زید» - طبق ادعای مرحوم فاضل - هم انسان، هم حیوان و هم ناطق به ذهن می آید و اگر تصور مستقل نسبت به آنها پیدا نکنیم، از کجا می فهمیم که اسم را بر کدامیک از این تصورات قرار داده ایم!
- (۳) مفهوم زید مساوی با مفهوم «انسان متخصص به خصوصیات زیدیه» نیست. بلکه مفهوم زید، مفهومی است بسیط و به هیچ وجه انسانیت در آن لحاظ نشده است. اگرچه همراه با آن لحاظ های دیگری هم هست (تداعی معانی).
- (۴) اینکه آدمی اسم فرزندش را اتومبیل نمی گذارد به خاطر لحاظ ها و معانی دیگری است که همراه با تصور زید به ذهن می آید. و لذاست که که آدمی اسم فرزندش را یزید هم نمی گذارد یا اگر فرزند پس باشد، اسم دخترانه بر آن نمی گذارد.
- (۵) فرق است بین جایی که قید همراه با مطلق است (رقبه مؤمنه) و جایی که قید در دل مفهوم است و لذا «انسان» با «حیوان ناطق» تغایر مفهومی دارند و کسی که انسان را می فهمد، ممکن است «حیوان ناطق» را متوجه نشود. (اگرچه ماهیت آنها یکی است)

اشکال مرحوم نائینی بر امکان «وضع خاص ؛ موضوع له عام»^۱:

مرحوم نائینی - پس از اینکه اشکال مرحوم آخوند را مطرح می کند - در اشکال بر امکان این قسم، می افزاید:

«و من هنا قيل: انّ الجزئی لا یکون کاسبا و لا مکتسباً»^۲

۱. تا کنون ادله منکرین امکان قسم چهارم را ملاحظه کردیم و سخنان مثبتین این امکان را نیز مرور کردیم و گفتیم با توجه به اشکال مرحوم قزوینی و مرحوم آخوند، این نوع از وضع ممکن نیست. اینک به اشکال مرحوم نائینی در امکان این نوع وضع اشاره می کنیم.

۲. فوائد الاصول؛ ج ۱ ص ۳۱



توضیح : خاص جزئی است و در منطق گفته شده است که جزئی نه کاسب است و نه مکتسب.

حضرت امام بر این کلام محقق نائینی اشکال کرده و می فرمایند:

«وَأَمَّا مَا ذَكَرَهُ الْعَلَمُ الثَّالِثُ فِيهِ:

أَوَّلًا: أَنَّ قَاعِدَةَ عَدَمِ كَوْنِ الْجُزْئِيِّ كَاسِبًا وَ لَا مُكْتَسِبًا^۱»، أَجْنَبِيَّةٌ عَنِ بَابِ الْوَضْعِ، بَلْ جَارِيَةٌ فِي

بَابِ الْمَعْرِفِ وَالْمَعْرِفِ.

و حاصلها: أَنَّ الْجُزْئِيَّ حَيْثُ يَكُونُ مَقْرُونًا وَ مَشُوبًا بِالْخُصُوصِيَّاتِ، فَلَا يَحْكِي عَمَّا وَرَاءَ نَفْسِهِ، فَلَا

يُصْلِحُ أَنْ يَكُونَ مَعْرِفًا وَ قَوْلًا شَارِحًا لِأَمْرِ، وَ لَا مَعْرِفًا وَ مُكْتَسِبًا مِنْ شَيْءٍ، فَأَنَّى لَهَا وَ لِبَابِ الْوَضْعِ؟!

و ثانیاً: لَوْ انْطَبَقَتِ الْقَاعِدَةُ عَلَى بَابِ الْوَضْعِ، فَلَا بَدَّ وَ أَنْ يُمْنَعُ عَكْسُ الْفَرَضِ - وَ هُوَ مَا إِذَا كَانَ

الْوَضْعُ عَامًّا وَ الْمَوْضُوعُ لَهُ خَاصًّا - فَإِنَّهُ عَلَى زَعْمِهِ قَدَسٌ سَرَّهُ يَكُونُ الْجُزْئِيَّ مُكْتَسِبًا، مَعَ أَنَّهُ لَا يَقُولُ بِهِ،

فَتَدْبِرُ.^۱

توضیح :

(۱) قاعده مذکور ربطی به بحث وضع ندارد بلکه مربوط به بحث معرف و معرف است و حاصل آن چنین است که:

(۲) جزئی چون آمیخته به خصوصیات است از غیر خودش حکایت نمی کند (یعنی نمی تواند شیئی دیگری را تعریف کرده و ماهیت

آن را معرفی کند) و نه چیز دیگر می تواند جزئی را معرفی کرده و کنه آن را تعریف کند.

(۳) پس : این کلام مربوط به مرآتیت اجمالی نیست بلکه مربوط به شناخت تعریف تام و شناختن ماهیت شیء است.

(۴) اگر این قاعده را بر باب وضع تطبیق دهیم، لا جرم «وضع عام ؛ موضوع له خاص» هم محال است چراکه در آن صورت نیز

جزئی مکتسب است.

ما می گوئیم : کلام حضرت امام، کامل است.

※

نکته ای پیرامون کلام امام خمینی:

چنانکه پیش از این خواندیم امام می فرمودند اگر قسم سوم ممکن است، قسم چهارم نیز ممکن است. و از طرفی ایشان قسم را

پذیرفتند و دو تقریر از بیان ایشان ارائه دادیم.

الف) تصور اجمالی عام، تصور اجمالی خاص است.

ب) عام را به صورت «کل ما هو مصداق» تصور می کنیم (وضع عام اصولی) و لفظ را بر وجودات خارجی و مصادیق آن قرار

می دهیم. (و لذا گفتیم طبق آنچه در حاشیه مناهج دارند، این بیان سر از «وضع خاص ؛ موضوع له خاص» در می آورد)

در این باره می گوئیم:

۱. جواهر الاصول ؛ ج ۱ ص ۹۵



اگر تقریر نخست را بپذیریم:

با توجه به اشکال مرحوم قزوینی، در ضمن تصور خاص، هیچ تصویری از عام وجود ندارد. بلکه لاجرم باید عام را مستقلاً تصوّر کنیم. و این همان تداعی معانی است.

و اگر تقریر دوم را بپذیریم:

وقتی «کل انسان» را تصور کنیم (وضع خاص) و بخواهیم لفظ را بر «قدر مشترک آنها» یعنی انسان، وضع کنیم (موضوع له عام)، لاجرم باید یکی از ذاتیات آن را مستقلاً لحاظ کنیم و حتی اگر بخواهیم لفظ را بر «تمام الاشتراک» (نوع) یعنی انسان، قرار دهیم، باز باید همین مفهوم را مستقلاً لحاظ کنیم و این یعنی تداعی معانی.

جمع بندی:

قسم چهارم «وضع خاص؛ موضوع له عام» ممکن نیست.

